

ظهور سفیانی در شام نزدیک است + سند

تن حاضر رساله ای است که در سال 1285 ق توسط یک ایرانی از اهالی کرمانی در باره ویژگی های سفیانی و ولادت وی در شام نوشته شده و آن را علامت نزدیکی ظهور دانسته است.



جعفریان، رسول - متن حاضر رساله ای است که در سال 1285 ق توسط یک ایرانی از اهالی کرمانی در باره ویژگی های سفیانی و ولادت وی در شام نوشته شده و آن را علامت نزدیکی ظهور دانسته است. در این زمینه، علائم دیگری را هم گردآوری کرده، هرچند از این که حکم قطعی در این باره بدهد خودداری نموده است.

مقدمه

متنی را که ملاحظه می فرمایید محتوای نسخه ای است از مجموعه نسخ اهدایی میناسیان به کتابخانه دانشگاه UCLA در امریکا که مسوولان کتابخانه مزبور آن را همراه با بسیاری از نسخ دیگر روی وب سایت خود گذاشته اند.

نسخه مزبور از صفحه 3 تا 35 ادامه یافته و عنوانی که به آن داده شده «داستان خروج سفیانی» است، اما مع الاسف نام نویسنده و تاریخ تألیف در این نسخه نیامده است.

از اشارات موجود در متن چنین معلوم می شود که وی از رجال شهر کرمان است که به طهران هم رفت و آمد دارد. وی در اواخر رسال، اشارتی هم به کاغذی دارد که آقاخان از بمبئی فرستاده و در آن هم آمده است که منجمان، فرنگی هم وعده ظهور عیسی و امامی از مسلمانان را داده اند.

به هر حال شک نیست که این نسخه در کرمان تألیف شده و همان طور که خواهد آمد تاریخ آن نیز سال 1285 ق، در میانه دوره ناصر، است.

بخش اصلی و نخست رساله در باره داستان خروج سفیانی است. مسأله ای که نویسنده بر اساس روایات موجود تلاش کرده است تا گزارشی از خروج سفیانی و جگونگی آن بدهد.

طبعا در میانه گزارش، تلاش دارد تا ضمن آن که مجموعه نقلهای مربوط به سفیانی را در یک گزارش یکپارچه ارائه می دهد، به برخی از اختلاف نظرها اشاره کرده و برای آنها یا ابهامات دیگر، وجه جمع یا راه حل، بیابد.

از آنچه در پایان رساله آمده که ثقه ای خبر داده است که سفیانی متولد شده، و نیز شواهد دیگری که او در باره احتمال نزدیکی ظهور دارد، معلوم می شود که این گزارش برای روشنگری در این زمینه نوشته شده است. انتظار وی آن است که با انتشار اولین خبر در باره ظهور سفیانی، ما وظیفه داریم تا خود را آماده قیام کنیم.

پس از خاتمه داستان سفیانی، به عنوان یک عنوان یک علامت حتمی برای ظهور، وی شروع به بیان علائم دیگر دارد. برخی را مانند ظهور سید حسنی یمانی با اندکی تفصیل و برخی دیگر را گزارشی اشاره کرده و رد می شود. همواره تأکید دارد که برخی از نشانه ها حتمی بوده و هیچ بدائی در آنها روی نخواهد داد. اما در باره شماری دیگر، می گوید که امکان بدا در آنها هست و حتمی نیستند. به تعبیر دیگر نشانه های ظهور را به حتمی و غیر حتمی تقسیم کرده و این البته کم و بیش معمول بوده است.

نکته مهم این است که اصل نگارش این رساله به نوعی نشان دادن این نکته است که ظهور نزدیک است. وی در این باره به تطبیق برخی از علائم پرداخته و ضمن آن که تأکید می کند که هیچ کدام این ها دلیل قطعی بر نزدیکی ظهور نمی شود، اما تمایل به آن دارد که احتمال نزدیکی ظهور را نشان دهد. از جمله سخن از مرگ قرمز می گوید، این که بسیاری کشته می شوند: «از جمله علامات، قتل بسیاری شود. مرگ قرمزی که خبر داده اند همان است، اگرچه بشارتی پارسال شنیدم که خیلی باعث امیدواری شد. مثلا: در ینگ دنیا - یعنی امریکا - می گفتند دعوائی شده که پانزده کرور آدم کشته شده، و این الحمدلله یک بشارتی بزرگ است که شما در خیابانهای خود خوابیده اید، پانزده کرور دشمن خدا کشته می شوند! همچنین دعوا که در میان سلاطین است، از روم و اُرس و انگلیس این دعواها که شد الحمدلله اینها همه از علامات

ظهور است!»!

در این زمینه علاوه بر علائم ظهور، از پیشگویی منجمی در تهران یاد کرده که گفته است در پنج سال آینده تحولات مهمی در دنیا رخ خواهد داد. حتی برخی از منجمین اروپایی هم در این باره گفته‌اند که ظهور عیسی نزدیک است!

یکی از مسائلی که با اهمیت از آن یاد می‌کند تطبیق نوروز و عاشورا است که می‌گوید چهار یا پنج سال دیگر این اتفاق خواهد افتاد: «چشم شما روشن باد که بر حسب تقویم‌های پیش که استخراج شده، شخصی دو سال پیش تقویم را استخراج کرده، و در آن تقویم، او آنچه حساب کرده، چهار سال دیگر روز عاشورا، روز نوروز خواهد شد، و این خبر بزرگ است». سپس می‌افزاید: «پارسال در طهران ذکر می‌کردند که آن منجمی که ده سال پیش استخراج کرده، گفته یا چهار سال یا پنج سال دیگر نوروز می‌افتد به روز عاشورا بر حسب آن تقویم؛ و این بشارتی است و سبب امیدواری است». شایع شدن این خبر که سفیانی زنده است و کسی او را در شام دیده، در حوالی جنگ جهانی اول و بعد از آن در ایران پیچید: «باز شخص به ثقه خبر داد، مرد ثقه بود، و شکل و حرفش دروغ نمی‌نمود، مرد مقدس صالحی خبر می‌داد که سفیانی هم تولد کرده، و او از زبان شیخ مرحوم نقل می‌کرد، مردی نبود دروغ بر شیخ مرحوم ببندد و شیخ هم آدمی نیست نفهمیده حرف بزند. دیگر آن شخص اشتباه کرده باشد یا نکرده باشد چه عرض کنم».

البته وی ضمن این که تأکید دارد «احتمال می‌رود تولد کرده باشد. این خبر نوروز هم که احتمال فرج دارد» اما بر آن است که «این‌ها هیچ‌یک دلیل نیست و لکن خبری است که باعث روشنائی چشم و امیدواری می‌شود» «از بمبئی هم آقاخان کاغذی نوشته بودند، جمیع علمای فرنگ و منجمین صاحب سر رشته از آنها اتفاق و اجماع کرده‌اند بر اینکه دو سه سال دیگر حضرت عیسی از آسمان نازل خواهد شد، و آن امامی که مسلمین می‌گویند، خواهد آمد». «در طهران هم که بودیم منجمی بود، بسیار ماهر، می‌گفت پنج سال دیگر اوضاع عالم بر هم خواهد خورد، و به کلی تغییر خواهد کرد».

از این مطالب چنین بدست می‌آید که هدف اصلی از نگارش این رساله، طرح همان بحث ظهور و نزدیکی آن بوده است».

در باره سال تألیف این رساله: اشاره وی به این که تا چهار سال دیگر روز عاشورا با روز نوروز منطبق خواهد شد می‌تواند به ما کمک کند تا تاریخ نگارش آن را بیابیم. تنها سالی که در دوره اخیر (که به طور معمول هر 33 سال، سال شمسی یک دور روی سال قمری می‌زند) سال 1289 است که در آن یکم فروردین با دهم محرم (تقریباً) منطبق است. سال 1289 ق مصادف با 1251 ش است. این در حالی است که در سال 1322 ق وقتی دوباره این دو به هم نزدیک می‌شوند، روز عاشورا با هفتم محرم برابر می‌شود که طبعاً نباید مراد مولف این رساله آن تاریخ باشد. بدین ترتیب وقتی می‌گوید تطبیق عاشورا و نوروز نزدیک و چهار سال دیگر است باید مقصودش سال 1289 باشد و معنایش این است که به احتمال زیاد سال تألیف این رساله، 1285 ق است.

بنده هیچ نظری در باره احادیث مربوط به سفیانی ندارم و البته در کتاب مهدیان دروغین (نشر علم، 1392) بحث کوتاهی در باره آن آورده‌ام. نظریه سفیانی، گویا یک نظریه اموی که پس از سقوط آن دولت در مقابل مهدی مطرح شد، ظهور چند سفیانی از آل امیه برای بازگرداندن خلافت به امویان شاهی بر این امر است. اما به تدریج احادیث آن قلب شده و تلاش زیادی شد تا وجهه منفی به سفیانی داده شود. این یک نظریه ابتدایی است که باید در باره آن تحقیق بیشتری صورت گیرد.

این رساله را برای چاپ در پایان کتاب مهدیان دروغین آماده کرده بودم که گویا مدتی در این کار تاخیر خواهد شد. بنابراین بهتر بود همین جا بیاورم تا مورد استفاده بیشتر قرار گیرد. صفحاتی از نسخه را در [لایبل مترن](#) موجود خواهید دید.

مترن رساله

بسم الله الرحمن الرحيم

[\[خروج سفیانی\]](#)

از جمله آن علامات که بدا در آن نیست و اعظم از همه آنها و بین‌تر از همه آنها، خروج سفیانی است و این خروج سفیانی امری است که دیگر بدا در نوع این نیست.

این سفیانی یک مردی است اسم او عثمان، پدر او عنبسه و از قبیله حرب است، و قبیله حرب الان هستند در عرب. طائفه‌ای هستند از اولاد ابوسفیان بن حرب. و این سفیانی از آن طایفه است. و این طایفه از ذریه یزید بن معاویه هستند. و این مرد از آنهاست.

همچنین کسی در هشت ماه قبل از ظهور بر تخت سلطنت می‌نشیند در شامات، و معلوم است که همان وقت واجب نکرده تولد بکند. گاه است پنجاه سال پیش از آن تولد کرده باشد، و امیدواریم که تولد کرده باشد. و معلوم است یک دفعه هم بر تخت سلطنت نمی‌نشیند. خرده خرده بسا آنکه اول سرباز می‌شود، متشخص‌تر می‌شود، و هکذا تا اینکه صاحب منصب می‌شود، و کم کم می‌آید بر تخت می‌نشیند.

و چون اصطلاحات دولتها تفاوت می‌کند گاه است، حالا مثلاً اسمش عثمان آقا افندی باشد، و اگر باشد بسا آنکه تویچی هم هست. گاه است منصب دیگری هم دارد.

خلاصه یک همچو کسی هشت ماه قبل از ظهور که عبادت از دهم ماه جمادی‌الاولی باشد بر تخت می‌نشینند. و هفت هشت ماه بیشتر خروج کرده قشون جمع کرده، و ولایات و دهات گرفته، چندین ولایات را تسخیر می‌کند. دمشق و حمص و فلسطین و اردن و قنسرين را تسخیر می‌کند و بر تخت سلطنت در دهم جمادی‌الاولی می‌نشیند.

و این سفیانی از بنی‌امیه است و سلطان می‌شود در شامات. و این مرد بسیار خبیث النفس است، و یحتمل نصرانی هم باشد. چون صلیب در گردن دارد و احتمال دارد صلیب او پنهان باشد و صلیب بتی است به این [صورت] + و نصاری آن را در گردن می‌بندند در هنگام نماز، مثل مَهْری که شما همه همراه دارید برای نماز خود، نصاری هم در کلیساهای خود از آنها دارند و به همراه خود برمی‌دارند، و در گردن خود می‌کنند.

خلاصه در گردن این ملعون صلیب هست و احتمال دارد نصاری باشد در پنهان، و ظاهر اشکال اسم او اسم اسلامی باشد، و شکل مسلمانان باشد، و در روم بوده، آنجا نصرانی زیاد بوده، و نصرانی شده و اصلش نصرانی بوده، خدمت دولت اسلام کرده، اسم خود را تغییر داده، بر شکل اسم مسلمانان کرده، بهر حال اسمش عثمان است، و صلیب در گردن دارد.

سفیانی، مردی، خبیث النفس، است

و این ملعون خدا را در مدت عمر خود نپرستیده است، و ایمان بخدا نیاورده، شخصی است بسیار خبیث‌النفس، بسیار قسی‌القلب. زن خود را تقصیری به او کرده، زنده در گور می‌کند، همچو قساوت و شقاوتی دارد، و صورت خشن است، و زبر و آبله‌رو چنان می‌نماید صورت او بسیار سرخ است. کله او بسیار بزرگ است. این علامت‌ها را فرمایش کرده‌اند، و شاید این جوهره باشد، و شاید بدا شود، و جوری دیگر باشد.

این جزئیاتش حتمی نیست. ولیکن نوع این خبیث، بدا ندارد و خواهد آمد و سلطنت خواهد کرد و قشون زیادی از شامات بر گرد او جمع خواهد شد، و خطر عظیم برای دوستان امیرالمؤمنین خواهد بود. از سر کسی نمی‌گذرد. مگر کسی پنهان کند خود را از او و از قشون او. می‌نشیند و یک دسته دیگر از قشون خود را به طرف حجاز می‌فرستد که مکه و مدینه را خراب کنند. خانهٔ کعبه را خراب کنند. یکدسته دیگر از قشون خود را می‌فرستد بعراق، یعنی به طرف کوفه و به طرف مشاهد مشرفه که آنها را خراب کنند، و آثار آنها را خراب کنند و شیعیان در آن زمان بیشتر آنها در این صفحاتند و از آنها آسیب بسیار بدوستان و شیعیان می‌رسد.

قشون، سفیانی،

آن قشونی که به جانب مکه و مدینه می‌فرستد، سیصد هزار نفر خواهد بود که سلاطین حالا ندارند این قدر قشون. سلاطین حالا نهایت پنجاه فوج شصت فوج داشته باشند، ولیکن آن ملعون یک دسته قشون او که به جانب مکه و مدینه می‌رود، سیصد هزار خواهد بود و این به جهت این است که قشون دو جوهره است: یک قشونی است ایلجاری است و جمیع رعیت‌چی باید قشون سلطان باشند، مثل دولت حق که همه مردم رعیت و قشون امامند. اگر جمیع مردم را حکم کنند که باید بروید، بدعوا بر همه لازم است بروند و جیره و مواجبی هم به آنها نمی‌دهد که سربازی کرد، و کسی هم به ایشان تعدی نمی‌کند و مالی از ایشان نمی‌گیرد. هرچه تحصیل دولت می‌کنند، مال امام است، املاک آباد می‌کنند، هرچه بیداد می‌کنند مال خودشان. کسی از ایشان نمی‌گیرد. نهایت در وقت حاجت والی حکم می‌کند که بیاید به دعوا، هر کسی باید تدارک خود را ببیند، و برود و بر او فریضه است، و به این سبب و از این جهت قشون زیاد می‌شود.

و اما آن کسی که دستی جیره و مواجب می‌دهد و قشون می‌گیرد، بیش از پنجاه فوج شصت فوج نمی‌تواند بگیرد ولیکن وقتی جمیع رعیت باید نوکر باشند، آسان می‌شود و آن هم به این طورها حرکت می‌کند که اینقدر قشون جمع می‌کند، والا شامات قابل سیصد هزار قشون نیست. دولت روم می‌تواند اینقدر قشون جمع کند، لکن خود شامات تنها قایل این قدر قشون نیست، مگر اینکه اینها بطور ایلجاری باشد.

سفیانی، و اعزام سیصد هزار سرباز به حجاز

خلاصه سیصد هزار قشون می‌فرستد به سمت حجاز. می‌روند مدینه را خراب می‌کنند. قاطرهای آنها در مسجد پیغمبر (ص) سرگین می‌اندازند. ببین خداوند چه قدر صبر می‌کند. این طور که کردند بیرون رفتند به سمت مکه. در بیرون مدینه زمینی است که آنجا را بیدا می‌گویند. معسکر او آنجا خواهد انداخت. اردوی او می‌روند آنجا بار می‌اندازند. در این اثنا جبرئیل مأمور می‌شود، از جانب خدا مأمور می‌شود صاحب صیحه. اغلب صیحات که که هست بواسطه جبرئیل خواهد بود. صاحب صیحه را خدا امر می‌کند که پای خود را بر زمین می‌زند و می‌گوید: یا بیداء ابیدی القوم که رجفه می‌شود و زمین از هم می‌شکافد، و جمیع آن سیصد

هزار قشون به آن زمین فرو می‌رود.

الحمد لله رب العالمین که عقال شتر باقی نخواهد ماند، مگر دو نفر از طایفه جُهینه که یکی را وتر می‌گویند و یکی را وتیر و آنها دو برادرند. و در بعضی اخبار از طایفه مراد، و شاید جهینه هم یک شقی از طایفه مراد باشند. و در مثل عرب است: عند الجُهینه الخبر الیقین. ملکی بال خود را می‌زند به صورت این دو، دایره صورت‌هایشان منقلب می‌شود و روشن به پشت و پشت‌شان برو می‌گردد. به یکی می‌گوید نذیر و ترساننده باش. برو و خبر هلاک این قشون را برای سفیان و قشون او ببر. و به یکی می‌گوید بشیر باش و برو به سمت مکه و به خدمت امام عرض کن و بشارت ده او را که خدا دشمنان او را تلف کرد و هلاک شدند.

قشون سفیان در عراق

این یک‌دسته قشون را با دسته‌ای که به سمت عراق می‌فرستد، آن دسته می‌آیند قتل بسیاری در کوفه می‌کنند. جمع کثیری را خواهند کشت. هفتاد نفر از نیکان با نفس زکیه و شخص مؤتمن بزرگواری را خواهند کشت و سیصد هزار از بزرگان بنی‌عباس کشته می‌شوند. جمع کثیری در آنجا کشته می‌شوند و قشون او اطراف کوفه را می‌گیرند و آنچه باید بکشد می‌کشد تا اینکه کوفه را تسخیر می‌کند. در این وقف منادی ندا می‌کند که هر کس سر یک نفر از دوستان علی را بیاورد دو هزار درهم که دویست تومان پول قدیم تخمیناً می‌شود که حالا هزار ریال می‌شود، به او بدهند.

چون این ندا بلند شود، می‌جهد همسایه به همسایه و او را به تهمت تشیع خواهد کشت. می‌رود سر او را می‌برد و می‌برد و آن دو هزار درهم را می‌گیرد. و به این واسطه قتل بسیاری در کوفه می‌شود. و جمع کثیری در کوفه کشته می‌شوند. این هم یک‌دسته.

بعد عرض کنم که چه می‌شود بغداد از شدت قتلها. خراب می‌شود از آمد و شد این علمها و رایت‌ها. بلاهای چند بر بغداد نازل شود که بر هیچ امتی نازل نشده باشد، و از نوع هر بلائی خدا بر بغداد نازل خواهد کرد. پس از آنی که بغداد در نهایت آبادی می‌شود. چنان آبادی که مردم خیال کنند روزی قسمت نمی‌شود مگر در بغداد. و بگویند این بغداد بهشت است و زنهای آن حوریان آن هستند و اطفال آن غلمان. و خداوند این بغداد را چنان خراب کند که کسی اگر بگذرد و بگوید این جا یک وقتی بغداد بوده.

آبان کار سفیان

در دهم جمادی الاولی سفیانی خروج می‌کند و مدت سلطنت این نه ماه طول خواهد کشید. و پس از ظهور حضرت، یک ماه دیگر سلطنت خواهد کرد، و دعوا خواهد کرد و کشته خواهد شد. سر او را می‌برند روی سنگی و می‌کشند او را.

خروج دجال

و در دهم جمادی‌الاولی علامت حتمی دیگر بروز خواهد کرد، و آن خروج دجال است. دجال هم می‌باید در دهم جمادی‌الاولی خروج کند. و این دجال یک بلائی است بزرگ. هر پیغمبری امت خود را از دجال ترسانیده، و در زمانهای آن‌ها مقدر نشده و در آخرالزمان در این امت مقدر شده خروج کند. دجال اسم او نیست. لقب اوست.

از بعضی اخبار برمی‌آید که اسم او صائد است و اسم پدر او صید است، و حدیثش را صدوق روایت کرده، ولکن سندش و روایتش سنی هستند، اعتبار چندانی ندارد. و صاید اسمش است و صید اسم پدر اوست، و صید یهودی بوده و این ملعون یهودی زاده هم است. در آن حدیث این طور است ولکن عرض کردم اعتباری ندارد.

دجال جادوگر است

غرض پیغمبر - صلی الله علیه و آله - وعده فرموده که در آخرالزمان باید بیاید. آنچه از قرینه اخبار من می‌فهمم این است که این مرد، می‌باید مردی باشد جادوگر. نه این است که به قاعده طبیعت دنیا حرکت می‌کند، زیرا که خری که یک میل راه گام اوست، همچو خری طبیعت دنیا بر نمی‌دارد. همچو خری موافق طبیعت دنیای [ما] نیست. این هم که صاحب معجزه نیست، خالق نیست. پیغمبر نیست. چنین می‌نماید مردی باشد جادوگر.

و در بعضی روایات ما بین دو چشم الاغ او یک میل راه است. یک کوه نان و یک کوه از آتش به همراه او به نظر می‌آید از نظم او. و احتمال می‌رود که از تسلطی که در سحر و جادو دارد، همچو چیزی به مردم می‌نمایاند. همه روی زمین را در این بیست ماه طی می‌کند. امر این ملعون حکایت دیگری است. گویا طی‌الارض می‌کند. امر عظیمی است. از غیر امام و از غیر نیکان نمی‌شود این کارها سر بزند، به جز اینکه سحر باشد، طور دیگری نمی‌شود.

و از جمله خواص این بدبخت آن است که به هر آبی می‌گذرد، آن آب می‌خشکد. جمیع زمین طی می‌کند. به همه جا می‌رود، مگر داخل مکه و مدینه نمی‌تواند باشد.

زنان و یهودیان بیرون دجال

و آن روز متابعت می‌کنند دجال را بیشتر از همه کس زنان و یهودیان، و بیشتر از پی او می‌روند صاحبان طیلسان‌های سبز که یهودانند. و خروج خواهد کرد در زمانی که قحط شدید شده باشد، و مردم بسیار مضطر باشند. یک کوه سفیدی به همراهی خود نشان می‌دهد، و چنان می‌نماید که این نان است، و نهر آبی نشان مردم می‌دهد. آنها هم که فرو رفته، از خباثت، او نهر آبی نشان مردم می‌دهد، و این‌ها را جت نام گذارده، و کوه عظیمی از دور نشان مردم می‌دهد، و این را جهنم نام گذارده. فریاد می‌کند: انا الذی خلق فسوئ انا الذی قدر فهدی، انا ربکم الاعلی. منم خالق خلق. منم پروردگار اعلاى شما. و به اطراف عالم می‌گردد. و از پی [او] می‌روند زنان و یهودیان.

آنچه من می‌فهمم، نه معنیش این است که به همراهی خر او می‌روند، و این [که] طی‌الارض می‌کنند جمیع زنها و جمیع یهودیان در مدت هشت ماه، جمیع روی زمین را می‌گردند، این طور نیست، بلکه پیروی او می‌کنند و اعتقاد به او می‌آورند، و الا خرش یک قدم او یک میل راه است. حالا این زنها با پاهای نازک و ضعیف و ناتوانی که دارند چگونه متابعت او می‌کنند؟ پس مقصود پیروی در اعتقاد است.

ایقافه دجال

و این خبیث مردی است یک چشم او ممسوح است. طوری صورت او کج است که یک چشم او چنان کج می‌نماید که در بیشانی او چشم اوست. و چشم او سرخ است و مثل ستاره صبح برق، برق می‌زند. غرض همچو مردی در آخرالزمان می‌آید. همچو فتنه‌ای در آخرالزمان پیدا می‌شود، و ادعای خدایی می‌کند، و از عقب او مردم می‌روند. بعضی اقرار به خدایی او می‌کنند و متابعت قول او می‌کنند و پیروی او در اعتقاد می‌کنند، والا لازم نکرده همه طی‌الارض کنند.

این گفته هم که در دهم جمادی‌الاولی ظاهر می‌شود، این هم حتم است. در بعضی روایات هست که در همین دهم جمادی‌الاولی یک رایتی از طرف خراسان ظاهر شود. شخصی خروج کند از آنجا و روانه شود به این سمت. ولکن تفصیل حکایت او را که چه خواهد کرد، ندیده‌ام.

ظهور سید یمنی از دیلم و رفتنش به کوفه

یکی دیگر سیدی است حسنی یمانی از طرف یمن خروج می‌کند و روایات بسیار بلند می‌شود. پانزده علم قبل از ظهور بلند می‌شود. هر یک از آنها مردم را به سوی خود دعوت می‌کنند.

بهترین این آیات رایت حسنی یمانی است که زمین را پاک کند از ظالمان، و خدمت از برای دولت امام می‌کند. پس آن بزرگوار در بعضی قومی و بلاد از دیلم بیرون می‌آید. در اصل یمانی است و لکن چون سلطان شده از دیلم بیروان می‌آید. و دیلم همین سمت قزوین است. آن سید یمنی و آن شخص حسنی از جانب دیلم می‌آید، و قشونی بسیار سخت و صلب و بسیار شجاع که دلهایشان مثل پاره آهن است، برای خود تحصیل کرده می‌کشد. هرچه را می‌بیند، هر کس را دید می‌کشد. گویا رحم در دلش بر منافقان نیست. طفل شیرخوار را می‌کشد. طفل از شیر باز کرده را می‌کشد. تا آنکه شجاعان را می‌کشد. به هر کس برسد می‌کشد و می‌کشد تا می‌رود به کوفه.

به کوفه که رسید هنگامی است که امام هم به کوفه آمده، بعد به قشون خود می‌گوید: این چه داستان است؟ این کیست؟ می‌گویند کسی است از علومین که ادعای او این است که اوست مهدی. می‌گوید بیا بیا برویم این را ببینیم، این کیست، چه می‌گوید. با قشون خود می‌رود. بعد از آنی که قشونها آراسته می‌شود، این شخص حسنی می‌رود پیش روی لشکر، به خدمت امام، می‌گوید تو اگر حجت خدا هستی، کو اسلحه رسول خدا؟ کو بُرد پیغمبر؟ کو عمامه او؟ کو دلدل او کو؟ زره او کو؟ شمشیر او؟

امام جمیع مطالب او را از یک سبدي بیرون می‌آورد و نشان می‌دهد و عصای پیغمبر را می‌گیرد، و می‌گوید بر یک سنگی، درختی بسیار عظیم می‌شود که جمیع قشون را سایه می‌اندازد. و حسنی این‌ها را که می‌بیند، پیش می‌آید و رکاب امام را می‌بوسد، عرض می‌کند: حقا تویی امام، و مقصود او از این خواهش‌ها این است که قشونش ببیند و ایمان بیاورند، و الا خودش مؤمن است بلکه شاید در باطن هم از جانب امام آمده باشد.

رایت حسنی زیباترین رایت است

خلاصه این است که هدایت یافته‌تر[ین] روایات رایت حسنی یمانی است. بسیار خوشگل است. چنان حسنی دارد که حسن او دلهای مردم را می‌برد، یا این غضبی که او دارد. و این خیلی حکایت است. و از جمله قشون او چهل هزار زیدی هستند، و قرآن‌ها به گردن حمایل کرده‌اند. این علامات را که از امام دیدند، می‌گویند این‌ها هم سحر است. سه روز به آنها مهلت می‌دهد و آنها را موعظه می‌کند. چون قبول نمی‌کنند، قرآن‌هایشان را هم می‌گوید بگذارید حسرت بر آنها باشد. چنانکه تحریف کردند آنها را و تغییر دادند آن را.

باری آن شخص در دهم جمادی‌الاولی خروج می‌کند، ولکن رایت خراسانی و رایت حسنی، لازم نکرده از محتومات باشد. احتمال بدا در آن دو می‌رود.

آمدن باران شدید

باز از جمله علامات این است که بیستم این جمادی‌الاولی که رسید، بنای باران شدید می‌شود تا اینکه بیشتر خانه‌های دنیا را خراب می‌کند. به جهت این است که چنانکه قبل از صور دویم، باید باران بیاید که جمیع روی زمین تر شود و آب بگیرد، و بدنهای مردگان هم زنده می‌شود، قبل از این احواء، هم چهل روز باران بیاید تا مردگانی چند در اول ماه رجب زنده شوید و هی بنای زنده شدن مردگان شود. این است حضرت امیر فرموده که عجب و ای عجب بین جمادی و رجب.

کدام عجب از این بالاتر که مردگان از قبر بیرون آیند و شمشیرها بر دوش بگذارند.

[باید آماده بود]

حالا هر یک علامات را که انسان دید، دیگر بار مسارعت کرد. به محض خبر سفیانی دیگر باید دست و پا را جمع کرد. دیگر در آن وقت خورده خورده سفر رو به جهاز باید کرد.

باز از جمله علاماتی که ظاهر می‌شود این است که در همین ماه رجب ظاهر می‌شود و چشم مؤمن به آن روشن می‌شود و آن این است که با سری بی‌تن یا تنی بی‌سر در قرص آفتاب ظاهر خواهد شد، و منادی از آسمان ندا خواهد کرد که: **ألا لعنة الله على الظالمين**. از آن صدا، دلها به حرکت در می‌آید. زهره‌هاست که آب می‌شود. ندایی دیگر خواهد آمد که ازفت الازفه، یعنی آنچه باید نزدیک شود نزدیک شد. دلهای منافقان است که مرتعش خواهد شد، اما مؤمنان از بشاشت که دارند نزدیک است در یوست نگجند. ندایی دیگر می‌آید: **هذا امير المؤمنين قد كرفى هلاك الظالمين**، چشم مؤمن در این وقت روشن می‌شود. دلهایشان خرم می‌شود. این هم از علامات حتمی است. باید ظهور جسد امیر در قرص خورشید بشود، و این بدا ندارد.

دیگر اول ماه تا آخر ماه باران بیارد. می‌شود بدا در آن نشود.

این علامات را که دیدید ان شاءالله تدارک خود را بگیرید و مہیای سفر شوید. اگر مانده‌اید از آن علامات، اول از این علامت باید تدارک خود را بگیرید.

[ندایی از آسمان در صبح 23 رمضان]

یکی دیگر از این علامات آن است که در ماه رمضان، در صبح جمعه بیست و سیم ندائی از آسمان به اسم امام زمان می‌آید که حق با اوست، و حق با شیعیان اوست، و اسم او و نسب او را ندا می‌کند، و مردم را دعوت به سوی او می‌کنند، و در عصر همان روز ندایی دیگر می‌آید، شیطان از مغرب ندا می‌کند که حق با عثمان و آل اوست، و کفایت می‌کند شما را. همین که آن دعوتی است زمینی، و آن دعوتی است آسمانی. کفایت می‌کند شما را که مخبران صادق خبر داده‌اند که آن دعوت آسمانی است، و این دعوت زمینی است. همچو ندایی از آسمان می‌آید و این داخل محتومات است که در ماه رمضان در صبح بیست و سیم باید بشود. دیگر حالا جمعه هم باشد، یحتمل بدا در آن بشود.

[خورشید گرفتگی در نیمه ماه]

باز از جمله علامات آن است که آفتاب در نیمه ماه می‌گیرد، و از روزی که دنیا خلق شده همچو چیزی نشده که در نیمه ماه آفتاب بگیرد، و در آخر ماه همیشه آفتاب بگیرد، در آن روز در نیمه ماه می‌گیرد و این را هم بر خلاف عادت جاری می‌کنند تا مردم متذکر شوند و ببینند که این امر اگر علی‌الرسم بود، موافق عادت بود، ملتفت شوند که این امر برخلاف عادت است. حساب منجمان کم شده، از پی این حرف برآیند، ببینند چه خبر است، لکن این را در علامات حتمی نفرموده‌اند.

[قتل سیدی که مهلت را تمام می‌کند]

باز از جمله علامات حتمی آن است که در بیست و پنجم ماه ذی‌الحجه سیدی که نام محمد است و نام پدر او حسن است، از نوکرهای امام است، مأمور می‌شود برود مکه و مردم را دعوت کند. از زبان امام می‌گوید: از وقتی که پیغمبر مرده، حق ما را غصب کرده‌اند. ما اهل بیت رحمت‌ایم. ما معدن نبوتیم. بیاید ما را یاری کنید.

اهل مکه دورش را می‌گیرند و او را مابین رکن و مقام سر می‌برند. و این سید در نزد خدا بسیار محترم است، و پس از قتل آن سید بزرگوار، دیگر خدا به اهل زمین مهلت نخواهد داد، مگر پانزده شب. وقتی او را کشتند، خدا غضب خواهد کرد. مهلت از اهل زمین برداشته خواهد شد. و این علامت را ان شاءالله در مکه باشیم ببینیم. این دیگر منتهای سیر عالم خواهد بود، و خدا به غضب می‌آید، و انتقام می‌کشد. و علامت‌های بسیار ذکر فرموده‌اند. محتومات این‌ها بود که عرض کردم.

باز از علامات در بعضی بلاد ستاره ذو ذنب است، ستاره دم‌دار. و این همیشه ظاهر است، لکن شاید او بزرگتر باشد یا تا سرش بیشتر می‌شود و عالم تباشیر او هرج و مرج می‌شود، و آن بزرگوار ظهور نخواهد کرد یا این ستاره دم‌دار ظاهر نشود.

[مرگ قرمز و دعوا در ینگه دنیا]

باز از جمله علامات، قتل بسیاری شود. مرگ قرمزی که خبر داده‌اند همان است، اگرچه بشارتی پارسال شنیدم که خیلی باعث امیدواری شد. در ینگه دنیا می‌گفتند دعوائی شده که پانزده کرور آدم کشته شده، و

این الحمدلله یک بشارتی بزرگ است که شما در خیابانهای خود خوابیده‌اید، پانزده کرور دشمن خدا کشته می‌شوند. همچنین دعوا که در میان سلاطین است، از روم و اُرس و انگلیس این دعاها که شد الحمدلله اینها همه از علامات ظهور است.

[رواج طاعون]

خلاصه قتل بسیاری می‌شود. طاعون در میان مردم افتد. طاعون که پیدا شد به این واسطه قدری دنیا تخفیف پیدا می‌کند. مؤمنان باید خیلی زحمت بکشند. همین جهت خدا این طورها تخفیف می‌دهد، حتی آنکه فرمود دو ثلث مردم باید بمیرند. در بعضی از روایات هست از هفت نفر باید پنج نفر تلف شوند. در بعضی از روایات از ده نفر نه نفر که از مردم یک نفر باقی ماندند. اینها همه از شمشیر امام‌اند. جمیع اوضاع عالم شمشیر امام‌اند. قشون امام‌اند. باد از قشون امام است. آفتاب قشون امام است. زمین از قشون امام است. یک‌مرتبه می‌بینی زلزله می‌افتد. جمع بسیاری از خلق را هلاک می‌کند. قشون امام است که هلاک کرده، چه فرق می‌کند از خارج بیاید و مردم را بکشد یا خودشان بر زمین فرو روند، همه را امام کشته.

[بازگشت دولت بنی عباس]

خلاصه در دنیا این اوضاع رو خواهد داد. باز از علامات آنچه از بعضی احادیث برمی‌آید و احتمال کلی می‌رود که این هم داخل محتومات باشد، این است که دولت بنی‌عباس برمی‌گردد و واجب نکرده سلطان کلی روی زمین باشند. همین قدر فرموده‌اند باید باز دولت، دولت بنی‌عباس بشود. ممالکی چند در تصرف ایشان خواهد آمد. این هم باز راه فرج دارد که شاید مثلاً دولتی از دول آل عباس بوده‌اند، و معروف در میان مردم نباشد ولیکن در واقع از آل‌عباس باشند و مسلط شوند، چه ضرر دارد. خلاصه از احادیث همچو برمی‌آید که باز دنیا برای بنی‌عباس ممهّد خواهد شد، و وقتی امام ظاهر می‌شود، باز در دول بنی‌عباس باید باشد.

[جنگ امویان و عباسیان در قرقسیا]

باز از علامات آخرالزمان دعوائی است که در قرقسیا که نزدیک فرات است میان بنی‌عباس و بنی‌امیه اتفاق خواهد افتاد. و قتل بسیاری از بزرگان خواهد شد. ندایی خواهد آمد که ای درندگان! سیر کنید شکم‌های خود را از گوشت جباران. و این دعا شاید در همان بلاد عربستان باشد. غرض احادیث خیلی دلالت بر این دارد که بنی‌عباس دو مرتبه باید سلطنت کنند و باز هم علامت‌هایی بسیار ذکر شده و به همین‌ها اکتفا می‌کنیم.

[انطیاق، روز عاشورا و نوروز]

این علامات علامات خاصه‌ای است که قبل از ظهور باید بشود. و این‌ها که شد علامت این است که عالم به حد بلوغ رسیده، و همین که روز عاشورای آن سال می‌شود، روز نوروز، در آن روز باید واقع شود. و از سالهای طاق، باید باشد.

اما نوروز به جهت آنکه اول سال و اول تحویل دوره است، و چون دولت از دوره به دوره منتقل می‌شود، می‌باید اول سال باشد، و چون در روز اول خلافت اول امیرالمؤمنین (ع) در روز نوزده بوده، در آخر هم باید ختم به همان بشود، و باید در روز عاشورا باشد، به جهت آنکه بر می‌خیزد به خونخواهی سیدالشهداء. و می‌باید روز جمعه باشد، به جهت آنکه، روز جمعه روز ظهور حکومت و سلطنت است، و روز اجماع خلایق است.

[چشم‌تان روشن]

چشم شما روشن باد که بر حسب تقویم‌های پیش که استخراج شده، شخصی دو سال پیش تقویم را استخراج کرده، و در آن تقویم، او آنچه حساب کرده، چهار سال دیگر روز عاشورا، روز نوروز خواهد شد، و این خبر بزرگ است. همچو اتفاقی کم می‌افتد، چه می‌شود هر سی و شش سال یک دفعه نوروز به محرم بیفتد، مضایقه نیست، لکن حالا به روز عاشورا هم بیفتد، خیلی کم اتفاق می‌افتد در این عمرهای ما که هرگز همچو چیزی ندیدم.

پارسال در طهران ذکر می‌کردند که آن منجمی که ده سال پیش استخراج کرده، گفته یا چهار سال یا پنج سال دیگر نوروز می‌افتد به روز عاشورا بر حسب آن تقویم؛ و این بشارتی است و سبب امیدواری است.

[سفیان، متولد شده است]

باز شخص به ثقه خبر داد، مرد ثقه بود، و شکل و حرفش دروغ نمی‌نمود، مرد مقدس صالحی خبر می‌داد که سفیانی هم تولد کرده، و او از زبان شیخ مرحوم نقل می‌کرد، مردی نبود دروغ بر شیخ مرحوم ببندد و شیخ هم آدمی نیست نفهمیده حرفی بزند. دیگر آن شخص اشتباه کرده باشد یا نکرده باشد چه عرض کنم. غرض قلب مؤمن روشن می‌شود که شیخ خبر داده بودند که در آن تاریخ موجود شده و تولد کرد، و بعید هم نیست؛ احتمال می‌رود تولد کرده باشد. این خبر نوروز هم که احتمال فرج دارد. اگرچه این‌ها هیچیک دلیل نیست ولیکن خبری است که باعث روشنایی چشم و امیدواری می‌شود.

[کاغذ آقا خان از بمبئی]

از بمبئی هم آقاخان کاغذی نوشته بودند، جمیع علمای فرنگ و منجمین صاحب سر رشته از آنها اتفاق و اجماع کرده‌اند بر اینکه دو سه سال دیگر حضرت عیسی از آسمان نازل خواهد شد، و آن امامی که مسلمین می‌گویند، خواهد آمد. دو سه دیگر همچو حکایتی واقع خواهد شد. خلاصه او هم همچو خبری از آنجا نوشته است اگر هم راست نیست، باز بشارت است. باعث امیدواری است.

[ایشگویی یک منجم در تهران]

در طهران هم که بودیم منجمی بود، بسیار ماهر، می‌گفت پنج سال دیگر اوضاع عالم بر هم خواهد خورد، و به کلی تغییر خواهد کرد.

امید است که این علامات که پی در پی ظاهر می‌شود، فرجی برسد. آخر تا چند چشممان در انتظار سفید شد. مذهب اسلام از دنیا کم شده. نمانده از قرآن مگر خط قرآن و بعضی هم یکپاره. و آنها را هم جزو جلال خود قرار داده‌اند. دیگر نمانده است حرمت از قرآن. تصدیق قرآن از میان عالم و جاهل برطرف شده. چه آیه قرآن چه شعر حافظ تفاوت پیش آن ندارد. اعتباری نمی‌کنند. از ایمان نمانده مگر اسمش. رسم از میان رفته. در مساجد نمانده مگر اجتماع بدن‌ها. مساجد هیمه‌دان جهنم شده. بدن‌هایی که هیمه است برای جهنم در مسجد انبار کرده‌اند. دل‌ها متفرق است. بدن‌ها مجتمع است. نفاق عالم را گرفته. اسم آل محمد را در بسیاری از جاهایی عالم نمی‌توان برد.

این کرمان! شما را نمی‌دانید خدا چه قدر التفات در حقش کرده، چه بسیار بلاد که نمی‌توان اسم امام زمان را آنجا برد.

اگر در آنجاها اسم امام را بینند بیری وحشت می‌کنند. پس مردم این طورند. ان شاء الله امیدواریم [به] برکت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم که فرج آل محمد نزدیک باشد. و صلی الله علی محمد و آله الطیبین.